**نقد مکتب قدرت نيچه**

قدرت گرايي نيچه را چگونه نقد مي كنيد؟ آيا اصول او نقطه قوتي كه مطابق اسلام باشد دارد؟

پاسخ اجمالي
ديدگاه اخلاقي نيچه، به دليل نقش محوري و بنياديني که به مفهوم «قدرت» مي دهد، به نام «قدرت گرايي» و «ارادۀ معطوف به قدرت» معروف شده است.
نيچه بر اين باور است که براي تشخيص فضايل و رذايل اخلاقي بايد ديد که چه کاري موجب تقويت حس قدرت گرايي مي شود و چه کاري موجب تضعيف اين حس خواهد شد؛ کارهاي نوع اول، فضيلت و کارهاي نوع دوم، رذيلت به حساب مي آيند. در اين مکتب، کمال مساوي با توانايي، و نقص مساوي با عجز و ناتواني است و حتي خوبي و بدي هم با همين‏ مقياس و معيار سنجيده مي ‏شود.
با توجه به اين که کمال حقيقي انسان از ديدگاه اسلام «قرب الاهي» است، در نقد مکتب قدرت گرايي گفته مي شود: دين اسلام به معناي درست، قدرت را مي پذيرد، ولي نه آن قدرتي که نيچه براي انسان معرّفي مي کند که سر از قدرت هيتلري در آورد، بلکه قدرت و توانايي که از آن، صفات عالي انسانيت برخيزد و در کمال قدرت و توانايي؛ مهرباني، رحم، شفقت و احسان از آن نمود و ظهور پيدا کند. دست يابي به توانايي دنيوي و اخروي، مادي و معنوي به عنوان فضيلت نيازمند دو عنصر اصلي است تا بتوان از اين ميل فطري، فضيلت به بار آيد و رذيلت بخشکد. و آن دو عنصر عبارت است از: دين کامل و متناسب با فطرت و عقل سليم انساني، و هدف مقدّس.
پاسخ تفصيلي
فردريش نيچه، يکي از فيلسوفان آلماني است که در قرن بيستم توجّه بسياري از انديشمندان غربي را به خود جلب کرد. اين فيلسوف، هر چند در ابعاد مختلف فلسفه، نظريات خاصّي دارد، اما برخي معتقدند که اهميت انديشه هاي او در درجۀ اول از حيث اخلاق است.[1]
ديدگاه اخلاقي وي، به دليل نقش محوري و بنياديني که به مفهوم «قدرت» مي دهد، به نام «قدرت گرايي» و «ارادۀ معطوف به قدرت» معروف شده است. بيان کوتاه[2] اين نظريه چنين است:
مکتب قدرت گرايي
نيچه از اخلاق مسيحي متنفّر بود و ارزش هاي اخلاق مسيحي را مخالف ارزش هاي واقعي مي دانست. و معتقد بود که اين اخلاق، ثمره اي جز انحطاط انسانيت و تمدن انساني ندارد.[3] اخلاق مسيحي که براي مقيد ساختن نيروهاي تعالي بخشِ حيات، طراحي شده است، همۀ همت و هنر آن اين است که از رشد و پيشرفت مردان برجسته منع کند و ظهور ابر مرد را ناممکن جلوه گر سازد.[4] به عقيدۀ او، به جاي دم زدن از برابري انسان ها بايد به «انسان برتر» (ابرمرد) بينديشيم.[5] و کسب قدرت را سرلوحۀ اهداف انساني خود بنشانيم و براي رسيدن به اين هدف به فلسفه اي نيازمنديم که «نيرومند را نيرومندتر سازد و براي خستۀ از دنيا، فلج کننده و نابودي آور باشد».[6]
به طور خلاصه، نيچه بر اين باور است که براي تشخيص فضايل و رذايل اخلاقي بايد ديد که چه کاري موجب تقويت حس قدرت گرايي مي شود و چه کاري موجب تضعيف اين حس خواهد شد؛ کارهاي نوع اول، فضيلت و کارهاي نوع دوم، رذيلت به حساب مي آيند. در اين مکتب، کمال؛ مساوي با توانايي، و نقص؛ مساوي با عجز و ناتواني است و حتي خوبي و بدي هم با همين‏ مقياس و معيار سنجيده مي ‏شود؛ خوب يعني توانا، و خوبي يعني‏ توانايي، و بد يعني ناتوان، و بدي يعني ضعف و ناتواني. بنابراين، انساني داراي کمال و تکامل بوده و به آن مي توان انسان کامل گفت که داراي قدرت باشد. به ديگر سخن؛ کمال انسان در قدرت و توانايي او است.
نقد قدرت گرايي با معيار قرب الاهي
نظريات اخلاقي نيچه، علي رغم سستي ها و کاستي هايي که دارد،[7] داراي نکات آموزنده اي مانند تأکيد بر عزّت و کرامت انساني است.[8] همچنين ارباب کليسا را به دليل توصيه به ريشه کني غرايز سرزنش مي کند و معتقد است روش درست در برخورد با غرايز سرکش، مهار آنها است نه نابود سازيشان.[9]
بايد در نظر داشت که نيچه در بافت فرهنگي و مذهبي مسيحيت تحربف شده مي زيست و بسياري از نقد هاي او از مسيحيت و تأکيد او بر اراده معطوف به قدرت و انکار مذهب که از نظر او عامل ضعف بود، بر روح حاکم در مذهب اسلام صادق نيست، بلکه از نظر برخي انديشمندان شناخت نقدهاي نيچه بر مسيحيت تحريف شده مي تواند مقدمه شناخت پارادايم هاي اساسي اسلام باشد.[10]
در اينجا، با توجه به معيار ارزشي «قرب الاهي» در اسلام به صورت کوتاه به نقد مکتب قدرت گرايي مي پردازيم:
ميل به قدرت در آدمي يک ميل فطري است که جهت آن نامحدود بوده، تعين خاصي ندارد و اين آگاهي انسان است که جهت اين ميل را مشخص کرده به آن تعين مي بخشد. آدمي هرگاه از يک قدرت نايافته – که بتواند بدان دست يابد- آگاه شود، فطرتاً دوست دارد آن قدرت را در ميان دارايي هاي خود پياده کند و هر چه احساس نيازمندي به آن قدرت در او بيشتر گردد، اين علاقه و محبت رو به فزوني مي گذارد و زمينۀ تلاش براي تحصيل آن را فراهم تر مي سازد.[11]
با اين حال، اميال فطري انسان هيچ کدام لغو و بيهوده نيست و هرگز از سوي قرآن و اولياي دين، سرکوب و تعطيل آن سفارش نشده، بلکه شيوۀ صحيح ارضاي آن نشان داده شده است؛ مانند اين که در برخي آيات قرآني بر اين حقيقت تأکيد شده است که قدرت در اصل اختصاص به خداي متعال داشته؛ «همۀ نيروها از آنِ خداست».[12] بنابراين، هرجا قدرت و نيرويي هست، در واقع جلوه اي از قدرت الاهي است و هيچ موجودي گسسته از خداوند، توان انجام کاري را ندارد.[13] پس «هرکس خواهان عزّت [و توانمندي] است، [بداند] که تمام عزّت از آنِ خداوند است».[14] و براي عزيز و توانمند شدن بايد خود را به آن عزيز مطلق مرتبط ساخت.
با ذکر اين مقدّمه، مي گوييم: کمال حقيقي انسان از ديدگاه اسلام «قرب الاهي» است که در تبيين و روشن ساختن آن، بحث هاي فراواني شده است.[15]
معيار ارزش در کارها بر اساس نظريۀ اخلاقي اسلام را مي توان اين گونه بيان کرد: ارزش اخلاقي کار اختياري انسان تابع تأثيري است که اين کار در رسيدن انسان به کمال حقيقي دارد. هرکاري به اندازه اي که در آن کمال مؤثّر باشد، ارزنده خواهد بود. اگر تأثير منفي دارد، ارزش منفي خواهد داشت. و اگر تأثير مثبت داشته باشد، ارزش مثبت را به دنبال دارد.[16] به ديگر سخن؛ ملاک ارزش هرکاري بر اساس نوع تأثير آن در کمال روح و قلب انساني تعيين مي شود. هرکاري که بيشترين تأثير را در بالاترين کمال انسان داشته باشد، عالي ترين ارزش اخلاقي را خواهد داشت، و موجب تقرّب بيشتري به سوي خدا مي شود و مرتبۀ عالي تري از قرب را براي انسان به دست مي آورد. و از سوي ديگر، هرکاري که بيشترين تأثير را در دور شدن انسان از خدا داشته باشد، پست ترين ارزش ها و بدترين رذيلت هاي اخلاقي در انسان خواهد بود.
در ارزش هاي اخلاق اسلامي، علاوه بر نيت، کار اخلاقي هم ذاتاً بايد عمل صالح باشد؛ يعني لياقت و شأنيت اين را داشته باشد که انسان را به کمال برساند، و هم داراي نيت صحيحي بايد باشد تا کمالش به روح و قلب آدمي برگردد.
اکنون در بارۀ رابطۀ قدرت با تقرّب الاهي و کمال حقيقي انسان مي گوييم: دين اسلام به معناي درست، قدرت را مي پذيرد، ولي نه آن قدرتي که نيچه براي انسان معرّفي مي کند، که سر از قدرت هيتلري در آورد، بلکه قدرت و توانايي که از آن، صفات عالي انسانيت بر خيزد و در کمال قدرت و توانايي؛ مهرباني، رحم، شفقت و احسان از آن نمود و ظهور پيدا کند.
دست يابي به توانايي دنيوي و اخروي، مادي و معنوي به عنوان فضيلت نيازمند دو عنصر اصلي است تا بتوان از اين ميل فطري، فضيلت به بار آيد و رذيلت بخشکد و آن دو عنصر عبارت است از: دين کامل و متناسب با فطرت و عقل سليم انساني، و هدف مقدّس.
دين اسلام، به شهادتِ عقل و نقل بشري جامع ترين و کامل ترين دين الاهي است[17] و همين بس که خود، هدف والا و مقدّسي را به همۀ انسان ها معرّفي مي کند و بيان مي دارد که همۀ اعمال و انديشه هاي آدمي بايد زير سايه اين هدف باشد تا نام حقيقي خوب و فضيلت را بتوان بر آن نهاد که اگر چنين شد، علاوه بر اين که نفسِ انجام عمل صالح، نشانگر مرتبه اي از کمال نسبت به خداوند متعال است، قدمي براي تکامل معنوي انسان به سوي کمال بالاتر؛ يعني قرب الاهي مي شود، ولي اگر اعمال انسان با اين معيار سنجيده نشود، رذيلت خواهد بود.
کسب قدرت و توانايي و عزّت و سربلندي، خود يک عمل و کاري است که وقتي فضيلت و خوب خواهد بود که با معيار ارزشي «قرب الاهي» به عنوان کمال حقيقي بشري سنجيده شود و در زير سايۀ آن باشد. در اين صورت است که رسيدن به چنين قدرتي سر از قدرت ظالمانه در نمي آورد، بلکه صفات عالي انسانيت از آن ظهور و نورافشاني مي نمايد. لذا بايد هر عملي در اين حيطه با خود قدرت سنجيده نشود، بلکه بايد با کمال حقيقي؛ يعني تقرّب به سوي خداي مهربان سنجيد و با اين نگاه، قلب و اراده را به سمت يک عمل صالح سوق داد، و گفت: «کار خوب، کاري است که ما را به خدا نزديک کند» تا به قدرتي فراتر از قدرت مادّي؛ يعني قدرت معنوي نايل شد، و در اين مرتبه از قدرت، آن را از سوي خداوند دانست که به او از فضل خويش عطا کرده است.
بنابراين، با توجه به معيار ارزشي قرب الاهي به عنوان کمال برتر و خداوند به عنوان معشوق برتر؛ کاري، نيکو و فضيلت است که علاوه بر هماهنگي با ميل فطري انسان، او را وارد سيرِ فضيلتي ديگري نمايد. و قدرت و توانمندي وقتي فضيلت است که پايانش رذيلت ديگري -مانند ظلم-که ناهماهنگ با فطرت بشريست، نباشد. قدرت ايمان به خدا و باورمندي به کمال حقيقي و اعتقاد به کيفرهاي روز بازپسين، گاهي به درجه اي مي رسد، که انسان را در برابر ظلم و ستم به ديگران و گناه بيمه مي کند و اگر روزي برخلاف مقتضاي ايمان رفتار کند، و در صحنۀ مبارزه با عواطف و غرايز، دچار شکست گردد، فوراً توبه کرده و به فکر جبران بر مي آيد تا سرانجام، به صورت يک فرد پاک و سبکبار و انساني ملکوتي، گام به سرزمين رستاخيز مي گذارد، در حالي که قدرت گرايي و باور اشتباه به آن، اگر فزوني يابد، سرانجامش ظلم و ستم به بشريت و دوري از خوبي ها خواهد بود.
«قدرت واقعى» در احاديث
در اين بخش، به چند نمونه از روايات اشاره مي شود که طبق آنها قدرتي داراي ارزش است که در خدمت فطرت و فضايل انساني و رسيدن به کمال و قرب الاهي باشد؛ يعني همان قدرت روحي و قلبي؛ و گرنه طغيان قدرت آفاتي را هم براي فرد و هم جامعه در برخواهد داشت.
يک. قدرت و توانايي آن است که انسان به کمک ديگران بشتابد. امام علي(ع) خطاب به دو فرزند عزيزش امام حسن(ع) و امام حسين(ع) مى ‏فرمايد: «فرزندان من! [هميشه با توانايي و نيروى خود] به کمک مظلوم و به ستيزه با ظالم بشتابيد».[18] اين ظلم ستيزي و حمايت از مظلوم به عنوان يک فضيلت اخلاقي، ناشى از قدرت و نيروي معنوي در انساني با روح مقتدر است.[19]
همچنين آن حضرت مي فرمايد: «آفت قدرت، خودداري قدرت، کينه را از بين مى ‏برد»؛[20] از نيکوکاري است».[21]
دو. امام حسن مجتبي(ع) مي فرمايد: «يعنى وقتى انسان احساس قدرت معنوي کند، نسبت به ديگران کينه ندارد. در نقطۀ مقابل، آدمي ضعيف است که هميشه کينه ديگران‏ را در دل دارد.
سه. يکي از ويژگي هاي انسان کامل اين است که هنگام قدرت و نيرومندي، زورگويي نداشته باشد؛ پيامبر اکرم(ص) فرمود: «سه خصلت است که هر کس دارا باشد، خصلت هاي ايمان را به کمال رسانده است: کسي که چون راضي شود، رضايتش او را به گناه و باطل نکشاند و چون خشمگين شود، خشم، او را از حق به در نَبَرد و هرگاه قدرت يابد چيزي را که از او نيست به زور نستاند».[22]
همچنين در سخني از امام علي(ع) مي خوانيم: «هرگاه قدرت، تو را به ستم کردن بر مردم برانگيخت، به ياد آر که خداوند سبحان بر کيفر دادن تو تواناست و ستمي که به مردم روا مي داري، مي گذرد، ولي گناه و کيفرش براي تو مي ماند».[23]
بنابراين، در مکتب اسلام:
1. بدون شک، قدرت يک ارزش و مرتبه اي از کمال انسانى و يکى از خطوط چهرۀ انسان کامل است. اسلام، انسان‏ ضعيف‏ را نمى ‏پسندد؛[24] پيامبر اکرم(ص) در اين باره مي فرمايد: «خدا از مؤمن سست و ناتوان بدش مى‏آيد».[25]
2. تنها ارزش انسان در قدرت نيست، بلکه در کنار آن به ارزش هاى ديگرى هم سفارش مي کند و تعبير قدرت در اسلام با تعبيرى که نيچه، سوفسطائيان، ماکياول و امثال اينها از قدرت مى ‏کنند، متفاوت است.[26]

[1]. برتداند راسل، تاريخ فلسفۀ غرب، ترجمه دريابندري، نجف، ج 2، ص 1038، نشر پرواز، تهران، چاپ ششم، 1373ش.
[2]. براي آگاهي از اصول نظريات تفصيلي نيچه به اين منابع مراجعه شود: مصباح يزدي، محمدتقي، نقد و بررسي مکاتب اخلاقي، تحقيق و نگارش: شريفي، احمدحسين، ص 211 – 216، انتشارات مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني(ره)، قم، چاپ دوم، 1387ش؛ معلمي، حسن، فلسفه اخلاق، ص 145 و 146، انتشارات مرکز جهاني علوم اسلامي، قم، چاپ اول، 1384ش؛ مطهري، مرتضي، مجموعه آثار، ج 23، ص 168 و 169؛ ص 254 - 260، انتشارات صدرا.
[3]. ر.ک: فردريک کاپلستون، نيچه فيلسوف فرهنگ، ترجمه بهبهاني، عليرضا و حلبي، علي اصغر، ص 164، تهران، بي نا، 1371ش؛ نيچه، فردريش، فراسوي نيک و بد، ترجمه آشوري، داريوش، قطعۀ 222 و 260، نشر خوارزمي، تهران، 1373ش؛ نقد و بررسي مکاتب اخلاقي، ص 211 و 212.
[4]. ر.ک: نيچه فيلسوف فرهنگ، ص 165 و 166؛ نقد و بررسي مکاتب اخلاقي، ص 212.
[5]. نيچه، فردريش، چنين گفت زرتشت، ترجمه انصاري، مسعود، ص 135 و 336، نشر جامي، تهران، 1377ش.
[6]. نيچه، فردريش، ارادۀ قدرت، ترجمه شريف، مجيد، قطعۀ 862، نشر جامي، تهران، 1377ش.
[7]. ر.ک: نقد و بررسي مکاتب اخلاقي، ص 216 – 219.
[8]. همان، ص 216.
[9]. نيچه، فردريش، شامگاه بت ها، ترجمه دستغيب، عبدالعلي، ص 69، نشر سپهر، تهران، 1357ش؛ نقد و بررسي مکاتب اخلاقي، ص 216.
[10] ر.ک: نيچه و اسلام ، نويسنده: روي احمد جکسون. انتشارات راتلج.
[11]. شيرواني، علي، اخلاق اسلامي و مباني نظري آن، ص 167 و 168، انتشارات دارالفکر، قم، چاپ چهارم، 1384ش.
[12]. «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَميعاً»؛ بقره، 165.
[13]. «قوّت (و نيرويى) جز از ناحيه خدا نيست!»؛ کهف، 39.
[14]. «مَنْ کانَ يريدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَميعاً»؛ فاطر، 10.
[15]. ر.ک: نقد و بررسي مکاتب اخلاقي، ص 343 – 350؛ همچنين ر.ک: نمايه هاي «قرب الاهي و اقسام آن»، سؤال 89 (سايت: 2951)؛ «راه رسيدن به کمال»، سؤال 216 (سايت: 1215)؛ «کمال نهايي انسان»، سؤال 5337 (سايت: 6034).
[16]. نقد و بررسي مکاتب اخلاقي، ص 339.
[17]. ر.ک: نمايه هاي «اسلام و عقلانيت»، سؤال 50 (سايت: 286)؛ «دلايل حقانيت اسلام»، سؤال 275 (سايت: 73)؛ «سرّ خاتميت دين اسلام »، سؤال 386 (سايت: 386).
[18]. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغة (للصبحي صالح)، محقق و مصحح: فيض الإسلام، ص 421،‏ هجرت، قم، چاپ اول، 1414ق.
[19]. مجموعه آثار، ج 23، ص 276، (با ويرايش).
[20]. حلوانى، حسين بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص 84، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، قم، چاپ اول، 1408ق.
[21]. تميمى آمدى، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم (مجموعة من کلمات و حکم الإمام علي عليه السلام)، محقق و مصحح: رجائى، سيد مهدى، ص 280، ‏دار الکتاب الإسلامي، قم، چاپ دوم، 1410ق.
[22]. کلينى، محمد بن يعقوب، الکافي، محقق و مصحح: غفارى، على اکبر، آخوندى، محمد، ج 2، ص 239، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، 1407ق.
[23]. همان، ص 289.
[24]. مجموعه آثار، ج 23، ص 277.
[25]. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، ج 16، ص 125، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ اول، 1409ق.
[26]. مجموعه آثار، ج 23، ص 277 و 278.

<http://akhlagh.porsemani.ir/content/%D9%86%D9%82%D8%AF-%D9%85%DA%A9%D8%AA%D8%A8-%D9%82%D8%AF%D8%B1%D8%AA-%D9%86%D9%8A%DA%86%D9%87>